

The Evidentiary Criterion of the Truth of Cases in Critical Realism Emphasizing Andrew Sawyer's View

Mohammad Arab Salehi*
Fatemeh Soleimanipour**

Abstract

Introduction: How mental perceptions and representation of the world located in the mind, is an epistemological question that has occupied the minds of many thinkers. Based on the answer to this question, two main currents were formed. One of them insists on the correspondence of the mind and the object, like the reflection of an image on a mirror and the second trend considers human knowledge to be entirely made up of the mind, which has no way to the real world. In the meantime, some consider mental perceptions to be the product of the interaction between the mind and the external reality. Although critical realism assumes the external world to be independent from the cognitive agent's mind, it does not consider the perception of the external world to be equal to the external world. This epistemological stream tries to provide researchers with a way to reach "reality" and "objectivity" by presenting a special epistemological system and going through positivist research methods.

Findings: Although Islamic thought also shares some points of view with critical realism, However, the most important criticism of the accepted principles of critical realism is the incompatibility of ontological and epistemological foundations, including: 1) Ambiguity in determining the contribution of concept and theory in knowledge;

*Full Professor at "The logic of understanding religion Department" in Research Institute for Islamic Culture and Thought.

E-mail: arabsalehi@iict.ac.ir

**PhD Student in Philosophy of social sciences of Baqir al-Olum University (Corresponding Author). E-mail: soleymanipor@gmail.com

Received date: 2023.12.23

Accepted date: 2024.05.05

2) Inability to pass through the valley of epistemological relativism and remain steadfast on one's ontological principles;3) ignoring the relationship between knowledge and its subject due to the substitution of intersubjective agreement instead of the theory of truth; 4) Precedence of the subject over the object by emphasizing social and cultural processes in the construction of knowledge.

Therefore, although critical realism, unlike idealism, seeks to achieve reality in its ontology, However, by enclosing knowledge in the circle of mental concepts, linguistic structures, social processes and paradigms and theories, it has practically blocked the way to communicate with the real world. By substituting intersubjective agreement and practical sufficiency instead of truth, this epistemological current, like other idealistic currents (such as Kant's transcendental idealism), suffers from epistemological relativism .

Because based on the principles of critical realists, knowledge is concept-oriented and perception is not possible without concept and observation is full of theory. Therefore, critical realism rejects the theory of truth and believes that no statement has absolute truth and we can never know whether we have reached absolute truth or not. Hence, given that the universe exists and operates independently of human knowledge, there is no guarantee that it will be as we imagine it to be; Because it is not possible to understand the direct relationship between thought and world .

Conclusion: Therefore, although critical realism tries to free itself from the two epistemological fallacies of "crude realism" and "transcendental idealism" by emphasizing ontological foundations, However, the gap that exists between its ontological and epistemological foundations prevents the achievement of the intended goals of this trend, and finally, by rejecting truth and falsity, and accepting the basic concept of knowledge, It does not go beyond the valley of epistemological relativism that Kant was also caught in.

Keywords: Criterion of truth, Conformity, Object, Mind, Critical realism, Practical adequacy, Intersubjective agreement.

معیار ثبوتی صدق قضایا در رئالیسم انتقادی با تأکید بر دیدگاه آندرو سایر

محمد عرب صالحی*

فاطمه سلیمانی پور**

چکیده

چگونگی ادراکات ذهنی و باز نمود عالم واقع در ذهن، پوستی معرفت شناختی است که ذهن اندیشمندان زیادی را به خود مشغول داشته است. بر محور پاسخ به این پرسش، دو جریان عمده شکل گرفت که یکی بر تناظر جزء به جزء ذهن و عین همچون بازتاب تصویر بر آینه اصرار دارد و جریان دوم، معرفت بشری را سراسر برساخته ذهن می‌داند که راهی به عالم عین ندارد. در این میان برخی، ادراکات ذهنی را محصول تعامل و تفاعل ذهن و واقعیت خارجی می‌دانند. رئالیسم انتقادی اگرچه جهان خارج را مستقل از ذهن فاعل شناسا مفروض می‌گیرد، اما ادراک جهان خارج را مسأوری با جهان بیرونی نمی‌داند. بر این اساس واکاوی نقادانه معرفت خود از جهان را لازمه دستیابی به معرفتی معتبر می‌داند. این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که موضع رئالیسم انتقادی درباره ماهیت صدق یا معرفت معتبر چیست تا از خلال پاسخ به این پرسش، خلأهای محتمل در این مکتب تبیین گردد. در نهایت ضمن پذیرش برخی دعای رئالیسم انتقادی با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، نشان می‌دهد توافق بین‌الذهانی و کفایت عملی به عنوان جایگزین مسئله صدق خالی از اشکال نیست.

واژگان کلیدی: معیار صدق، مطابقت، عین، ذهن، رئالیسم انتقادی، کفایت عملی، توافق بین‌الذهانی.

* استاد تمام گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. arabsalehi@iiict.ac.ir

** دانشجوی دکتری فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم قم (نویسنده مسئول).

soleymanipor@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۲

مقدمه

مسئله شناخت و ارزیابی میزان اعتبار آن که یکی از مباحث اساسی و پیچیده در حوزه معرفت‌شناسی به شمار می‌آید، سر آغاز علوم و خردورزی‌های حکیمانه است؛ زیرا پیش‌فرض غالب علوم اعم از تجربی، عقلی و نقلی انکشاف و پرده‌برداری از واقعیت است. از سویی دیگر اگر واقعیت‌های جهان هستی با همه پدیده‌ها و روابطش در ذهن انسان‌ها مانند آینه منعکس می‌گشت، حتی دو نفر هم پیدا نمی‌شد که با یکدیگر در شناخت و جهان‌بینی اختلاف داشته باشند، در نتیجه مسئله شناخت از اهمیتی برخوردار نبود؛ چنان‌که انعکاس نمودها و اشکال در اجسام شفاف مانند آینه، هیچ مسئله مورد اختلافی را به وجود نیاورده است (جعفری، ۱۳۶۰، ص ۳۲).

از این رو تبیین ماهیت معرفت درست و معیار تشخیص آن، از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی ست (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۹۵). نکته قابل توجه آن است که ماهیت شناخت معتبر با معیار شناخت معتبر، تمایز اساسی دارد. این تمایز به مقام ثبوت و اثبات باز می‌گردد. در مسئله ماهیت صدق، پژوهشگر به دنبال شناخت حقیقت صدق و مقومات آنهاست؛ در حالی که در مسئله «معیار صدق» به دنبال راهی است تا بتواند به وسیله آن، حقیقت را از خطا و صدق را از کذب تمییز دهد. بنابراین شناخت حقیقت یا ماهیت یک شیء با شناخت ملاک و معیاری برای تمییز آن تفاوت اساسی دارد (حسین‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۹۶).

از این رو در اولین گام برای کسب معرفت به هر گزاره‌ای باید ابتدا معنای صدق و ملاک ثبوتی آن روشن شود تا بتوان در گام بعدی معیار اثباتی تشخیص گزاره صادق از کاذب را ارائه نمود.

یک سر طیف معیار ثبوتی صدق قضایا، شک‌گرایی (Skepticism) قرار دارد که

مدعی است معرفت ما به جهان بسیار ناچیزتر از آن است که می‌پنداریم و در سوی دیگر این طیف، انواع واقع‌گرایی‌هایی است که مدعی امکان یا وقوع معرفت بشر به جهان خارج هستند.

واقع‌گرایی دیدگاهی است که با پذیرش وجود عالم مستقل از سوژه شناسا، قایل به شناخت به نحو موجبه جزئیه است. گرچه این نوع معرفت، بر تصویری از عالم واقع مبتنی است، لکن گرایش‌های مختلف رئالیستی در جزئیات این ادعا با یکدیگر اختلاف نظر دارند (قائم‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۲۷) که بخشی از منشأ این اختلاف را می‌توان در تبیین‌های گوناگون از رابطه عین و ذهن جست‌وجو کرد.

«رئالیسم انتقادی» (critical realism) جریانی شناخت‌شناسی است که در مواجهه با رئالیسم تجربی و ایدئالیسم استعلایی به مثابه راهی برای حفظ واقع‌گرایی فراسوی اثبات‌گرایی و نسبی‌گرایی رادیکال تلقی می‌شود. این جریان معرفت‌شناختی در دهه هفتاد میلادی با محوریت روی بسکار بنیان نهاده شد و با اهتمام همکاران وی از جمله آندرو سایر، تد بنتون، یان کرایب و دیگران بسط یافت (برت، ۱۳۹۷، ص ۱۰۰).

رئالیسم انتقادی برخلاف رئالیسم خام (naive realism) که با متناظر دانستن جزء به جزء معرفت با عالم خارج، معرفت را محصول عملیات کشف می‌داند و سهمی برای زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، زبان و پیش‌فرض‌های فاعل شناسا قایل نیست؛ معرفت به جهان خارج را آن گونه که هست امکان‌پذیر می‌داند، اما معرفتی را معتبر می‌داند که از طریق تأملات انتقادی بر تجاربی که از جهان به دست آمده، حاصل شده باشد (قائم‌نیا، ۱۳۸۲، ص ۲۸).

با توجه به اینکه در معرفت مبتنی بر رئالیسم انتقادی، علاوه بر جنبه کاشفیت و واقع‌نمایی، بر جنبه خلاقیت ذهن نیز تأکید می‌شود، پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این

پرسش است که موضع این جریان معرفت‌شناختی درباره ماهیت صدق یا معرفت معتبر چیست تا از خلال پاسخ به این پرسش، خلأهای محتمل در این جریان تبیین گردد.

اگرچه رئالیسم انتقادی در کنار دیگر پارادایم‌های معرفتی ملاحظه شده است، لکن اغلب آثار یا به معرفی و تبیین آن پرداخته‌اند، از جمله «مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اجتماعی رئالیسم انتقادی؛ با تأکید بر آرای روی بسکار» (قریشی، بنی‌فاطمه، شیلدز، گلابی و بیانی)، «مقدمه‌ای بر بنیان‌های فلسفی و روش‌شناختی رئالیسم انتقادی» (محمدپور، عزیزاده و رضایی)، «روش‌شناسی پژوهشی رئالیسم انتقادی؛ فهم مبانی، فرایند و اسلوب اجرا» (احسانی‌مقدم، خائف الهی، فانی و دانایی‌فرد) یا از دریچه این جریان فکری موضوعی خاص را مطالعه کرده‌اند، مانند «تبیین مفروضات هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی باسکار و دلالت‌های آن بر پژوهش میان‌رشته‌ای» (پورکریمی، صادق‌زاده قمصری، باقری نوع‌پرست و مهرمحمدی)، «رهنمودهای روش‌شناسی رئالیسم انتقادی برای پژوهش‌های مدیریت دانش: مطالعه‌ای بر اساس روش‌شناسی دلالت‌پژوهی» (محمدی‌الموتی، دانایی‌فرد)، «رئالیسم انتقادی و ظرفیت‌های آن در حوزه الهیات» (احسانی). در نقد رئالیسم انتقادی نیز می‌توان به این آثار اشاره کرد: «نقد و بررسی دلالت‌های رئالیسم انتقادی بسکار در مسئله علم و دین با تکیه بر آرای اندیشمندان معاصر» (ایللیاتی)؛ «نقد معرفت‌شناسی رئالیسم انتقادی با تکیه بر مبانی نوصدرائیان» (جعفری و فیروزجائی). در مقاله مذکور مؤلفان به بررسی تطبیقی چیستی، متعلق و فرایند معرفت از دیدگاه دو مکتب رئالیسم انتقادی و نوصدرایان و وجوه اشتراک و تمایز آنها پرداخته‌اند. همچنین مهدی رجبی در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی تطبیقی علیت و تبیین پدیده‌ها از دیدگاه رئالیسم انتقادی و حکمت صدرایی» به منطق تبیین در رئالیسم انتقادی و مقایسه تطبیقی آن با حکمت

صدرایی پرداخته است. این پایان‌نامه که در قالب کتاب نیز منتشر شده است، از آن جهت که منطقی تبیین را در نظر دارد، به مباحث معرفت‌شناختی و مسئله صدق نیز اشاره می‌کند؛ اما محور اصلی آن، مسئله معرفت‌شناختی صدق نیست و بیشتر بر توضیح علیت که هم ابعاد معرفت‌شناختی و هم هستی‌شناختی دارد، متمرکز است و زاویه طرح مسئله آن با این مقاله متفاوت است. در نتیجه می‌توان مدعی شد در هیچ یک از آثار نامبرده به مسئله صدق و اشکالات مربوط به آن به صورت تفصیلی پرداخته نشده است. از این رو پرداختن به بررسی معیار صدق در رئالیسم انتقادی و نقد مبانی این رویکرد، نوآوری مقاله حاضر به شمار می‌آید.

الف) بررسی اضلاع مسئله

بحث از چگونگی رابطه عین و ذهن که در ادبیات فلسفی از آن به عنوان «معیار ثبوتی صدق قضایا» یاد می‌شود، متشکل از سه ضلع «ذهن»، «عین» و «مطابقت» است که در این مجال به بررسی این اضلاع سه‌گانه از منظر رئالیسم انتقادی می‌پردازیم:

۱. ماهیت ذهن در رئالیسم انتقادی

به طور کلی مقصود از ذهن در بحث رابطه ذهن و عین، ادراکات، باورها و هر آن چیزی است که از آن به علم یا معرفت یاد می‌کنیم و نه ساختار و ماهیت فیزیولوژیکی ذهن.

از نگاه تجربه‌گرایی، علم برگرفته از تجربه و مشاهدات حسی رخدادهاست؛ زیرا ما پس از تجربه و مشاهده و از طریق آنها قوانین عام علمی را استخراج می‌کنیم. بر این اساس در رویکرد پوزیتیویسمی، علاوه بر اینکه قلمرو علم و معرفت به دریافت‌های حسی محدود می‌شود، سهم خلاقیت ذهن نیز در تکوین علم نادیده گرفته می‌شود (کیت و اوری، ۱۹۷۵، ص ۴/ بلیکی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۷).

رنالیسم انتقادی با تقدم بخشیدن به هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی به نقد سطحی‌نگری‌های برخاسته از رنالیسم تجربی برآمده و معتقد است «آنچه هست» گسترده‌تر است از «آنچه شناخته می‌شود» و هستی را نباید به علم تقلیل داد. در واقع نقطه عزیمت واقع‌گرایی انتقادی، نقد هستی‌شناختی دو جریان هرمنوتیک فلسفی و پوزیتیویسم است؛ زیرا اولی واقعیت مستقل از ذهن سوژه شناسا را نفی می‌کند و دومی آن را به پدیده‌های مشاهده‌پذیر تقلیل می‌دهد (افروغ، ۱۳۹۴، ص ۲۸).

از نظر رنالیسم انتقادی، قضایای واقعی مثل «زمین کروی است» همانند مرجع خود (واقعیت بیرونی که از آن حکایت می‌کند) نیست (سایر، ۱۳۹۳، ص ۵۳-۵۵)؛ بلکه موضوعی ذهنی است و توهم ارجاع به واقعیات در گفتمان رایج، متضمن فروکاهیدن عبارات به مرجوعات آنها یعنی مساوی دانستن موضوعات ذهنی و موضوعات واقعی است. هرچند در ابتدا به نظر می‌رسد موضوعات ذهنی بی‌واسطه به خود واقعیات برمی‌گردد، از منظر رنالیسم انتقادی، این رجوع فارغ از نظام مفهومی نیست (همان). اگر بپذیریم که موضوعات ذهنی و مابه‌ازای مادی آنها کاملاً از یکدیگر متفاوت‌اند،^۱ با چالش‌هایی اساسی در ماهیت و چیستی معرفت مواجه خواهیم شد که پرسش‌های پیش رو از جمله این چالش‌هاست:

۱. چگونه می‌فهمیم که جهانی واقعی مستقل از ما وجود دارد. اگر وجود آن تنها در ذهن متصور و مفروض باشد، چگونه پی می‌بریم که خواب نمی‌بینیم و این «موضوعات واقعی» ساخته و پرداخته ما نیستند؟ (ایدئالیسم).
۲. اگر موضوعات واقعی وجود دارند، چگونه می‌توان رابطه آنها را با موضوعات ذهنی کشف کرد؟ چه توجیهی علاوه بر ارجاع به معیارهای درونی نظام‌های فکری یا

۱. شبیه آنچه در نظریه شیخ در فلسفه اسلامی مطرح می‌شود.

نظریه‌های خاص می‌توان برای این موضوع ارائه داد که برخی عبارات صادق‌اند یا با موضوعات خود «مرتبط»‌اند و یا «بیانگر» موضوعات خود هستند؟ (نسبی‌گرایی).

رئالیسم انتقادی با رد ادعاهای خام‌گرایانه و سطحی‌نگرانه رئالیسم تجربی در تبیین نحوه حکایت‌گری آینه‌وار ذهن از عالم واقع (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۱) و همچنین با نقد دیدگاه‌های بر خلاف فطرت ایدئالیسم افراطی در برساختی‌بودن واقعیت، در صدد پاسخ به این پرسش‌های معرفت‌شناختی بنیادین است.

از منظر رئالیسم انتقادی، عناصر مختلفی در شکل‌گیری ادراکات ذهنی نقش دارند که در رئالیسم خام پوزیتیویستی نادیده گرفته می‌شود.

۱-۱. واسطه مفهومی ادراک

یکی از عناصر تأثیرگذار در شکل‌گیری ادراکات ذهنی و معرفت، نقش مفاهیم به عنوان واسطه ادراک است. از منظر رئالیسم انتقادی، بدون مفاهیم، امکان ادراک موضوعات وجود ندارد و نادیده گرفتن جایگاه مفاهیم در شکل‌گیری ادراکات، اگرچه «درک رابطه بین معرفت و عالم و سؤالات مربوط به اعتبار، صدق یا روایی معرفت را دشوار می‌سازد» (سایر، ۱۳۹۳، ص ۵۹)، ولی باید پذیرفت که حوزه‌های دیداری و سایر حواس ما به لحاظ مفهومی اشباع شده‌اند.

داده‌های علمی پیش از گردآوری، مفهوم‌سازی شده‌اند؛ لذا ممکن است انسان احساساتی بدون مفاهیم داشته باشد؛ اما هیچ ادراکی بدون مفهوم وجود ندارد. «از آنجایی که عادت کرده‌ایم بر پایه مجموعه‌ای خاص از مفاهیم فکر کنیم، نفوذ آنها را به‌ندرت تشخیص می‌دهیم. در این زمینه ا.ج. گمبریچ در کار هنرمندان، با مقایسه دو نقاشی از یک چشم‌انداز در حومه دریاچه‌ای در انگلیس بررسی کرد: نقاشی اول از یک هنرمند چینی و نقاشی دوم از یک نقاش اروپایی. او هر دو نقاشی را به مثابه «نمایش

مطابق با اصل» در نظر گرفت. اما از چشم اروپایی، نقاشی چینی شبیه یک چشم‌انداز چینی بود (همان، ص ۶۰).

رنالیسم انتقادی بر این باور است که ویژگی اشباع مفهومی مشاهده، عاملی است مؤثر در عدم تمایز میان آنچه قابل مشاهده است و آنچه غیر قابل مشاهده است. لذا تفاوت آنچه یک فرد عامی و یک زیست‌شناس زیر یک میکروسکوپ می‌بینند، تنها به دلیل تفاسیر متفاوت آنان از مشاهداتشان نیست، بلکه این تفاوت ناشی از الگوهای متفاوت «مشاهده و تمیز» است که از ابتدا آموخته‌اند. به همین دلیل تمایز بین امر قابل مشاهده و غیر قابل مشاهده تنها متوجه کارکرد دریافت فیزیکی اندام‌های حسی نیست، بلکه این تمایز به شدت تحت تأثیر گستره مفاهیم مستتر در ادراک است که ما از آنها غافل‌ایم (همان، ص ۶۱-۶۰).

هرچند این گونه به نظر می‌رسد که حواس پنج‌گانه بینایی، شنوایی، لامسه، چشایی و بویایی ما را به راحتی و به طور مستقیم به جهان وصل می‌کنند، تحقیق در مورد ادراک نشان می‌دهد این فرایند بسیار پیچیده است؛ برای مثال ادراک دیداری از سه جزء تشکیل شده است:

«یک: موضوع شناسایی ادراک: جوهری مادی که انرژی را در اشکالی ساطع می‌کند یا انعکاس می‌دهد؛ مثل چیزی که آن را «نو» می‌نامیم.

دو: مکانیزم‌هایی - سلول‌های شبکه‌ای در حالت بینایی - که به این انرژی حساس‌اند. وقتی فعال می‌شوند، جریان‌ات اکتریکی ریزی را به مغز انتقال می‌دهند و احساس را در ما به وجود می‌آورند.

سه: اگر و تنها اگر این حواس به شیوه‌ای خاص مفهوم‌سازی شوند، این امکان برای ما وجود خواهد داشت که ابژه‌های خاص ادراک را شناسایی کنیم. بنابراین همان طور

که بعضی به طنز گفته‌اند: "چیزهای زیادی برای دیدن وجود دارد که چشم آنها را نمی‌بیند"، آنچه ادعای توان درکش را داریم، شامل مجموعه پیچیده‌ای از عوامل است که نه تنها ماهیت شیء بلکه شرایط مربوط به مکانیزم‌های فیزیکی و نوع مفاهیمی که به منظور معنادار کردن داده‌های حسی به کار می‌بریم را در بر می‌گیرد» (همان، ص ۵۸).

از این رو توجه به ناپینایانی که بینایی خود را بازمی‌یابند، می‌تواند به درک بهتر اهمیت و جایگاه مفاهیم به عنوان واسطه در ادراک کمک کند؛ زیرا «هفته‌ها و ماه‌ها زمان لازم است تا بهبودیافتگان بیاموزند چگونه ادراک کنند و چگونه نظام‌های مفاهیم را شکل دهند که با آنها بتوانند داده‌های حسی تصویری خود را تفسیر کنند» (همان، ص ۵۹-۵۸).

مثال‌های زیادی در تاریخ علم مفاهیم وجود دارد که ابتدا امری حدسی و نظری لحاظ می‌شدند، ولی بعدها به اندازه‌های بدیهی به نظر می‌رسیدند که به مثابه امری قابل مشاهده با آنها برخورد شد؛ لذا یادگیری نظریه‌های جدید به ما می‌آموزد که مفاهیم جدید ما را قادر می‌سازند موضوعات جدید یا ابعاد و زوایای جدیدی از موضوعات را ببینیم که این مفاهیم صرفاً تفسیری متفاوت از مشاهدات روزمره نیست؛ از این رو معیارهای پذیرفته‌شده برای تمییز واقعیات قابل مشاهده از غیرقابل مشاهده و عبارات مشاهداتی از عبارات نظری، فاقد اساس‌اند؛ زیرا، هر دو، در وجه وساطت مفهومی مشترک‌اند (همان، ص ۶۲-۶۱).

۲-۱. جایگاه زبان در شکل‌گیری ادراکات ذهنی

یکی دیگر از عناصر تأثیرگذار در ادراکات ذهنی، «زبان» است. از دیدگاه رئالیسم انتقادی از آنجا که معرفت با تلاش برای تغییر محیط و از طریق تعامل افراد با یکدیگر و با استفاده از منابع مشترک و به‌طور خاص زبان مشترک به دست می‌آید، نمی‌توان از

نقش مهم زبان در شکل‌گیری معرفت غافل ماند؛ زیرا افراد نمی‌توانند فارغ و مستقل از جامعه‌ای که در آن می‌آموزند، می‌اندیشند و عمل می‌کنند، معرفت را توسعه دهند.

به تعبیر آندرو ساینر «همانند جایگاه طرح‌های مفهومی برای هنرمندان، اصطلاحات زبان ما مستقل از سایر اصطلاحات به موضوعات -چه مادی و چه انتزاعی- ارجاع نمی‌کنند؛ بلکه این کار با ایجاد مقایسه‌هایی با سایر اصطلاحات و از طریق تمایزگذاری صورت می‌گیرد. یک اصطلاح خاص فقط با رابطه‌اش با سایر اصطلاحات معنا می‌یابد: «شب» و «روز» را نمی‌توان مستقل از دیگری یا اصطلاحات خاص دیگر فهم کرد. نظام‌های تقابل‌ها یا دوگانگی‌هایی را که قبلاً از آنها استفاده شد (ذهنی - عینی، نظریه - واقعیت و غیره) می‌توان به مثابه نمونه‌هایی تلقی کرد از اینکه معنا چگونه با بازی تفاوت‌ها در میان واحدهای زبان شکل می‌گیرد؛ جایی که باید برای «مفهوم‌سازی» یا «نظریه‌پردازی» یک موضوع، آگاهانه تلاش کنیم. ما این الگوهای تفاوت‌ها را که به کمک آنها تمایز عالم را درک می‌کنیم، (باز)سازی و تعدیل می‌کنیم» (همان، ص ۶۴).

مسئله اصلی در بحث ساختار زبان آن است که چگونه چیزی غیرمادی مثل یک مفهوم یا عبارت یا معادله را می‌توان «صادق»، «مطابق با» یا «بیانگر» چیزی مادی دانست. با تأمل در این باره، ماهیت استعاره‌ای معمولاً پنهان اصطلاحاتی مانند «انطباق» آشکار خواهد شد. در واقع ماهیت استعاری زبان است که مانع از درک رابطه مستقیم بین ذهن و عین می‌گردد.

با این همه، «عبارات باید به لحاظ بیناذهنی قابل مذاکره باشند تا بتوان آنها را اولاً به عنوان عباراتی قابل فهم و ثانیاً به عنوان عباراتی صادق یا کاذب جا انداخت. ناآگاهی از این نکته در علوم اجتماعی، موضوعی بسیار جدی است؛ چراکه در آنجا -ولی بنا بر ملزوماتی که در بحث ثبوت فرض شد، در مقام پرداختن به واقعیات بیرونی و عمل

عینیت‌یافته- وجود یک هرمنوتیک مضاعف، مستلزم یک تفسیر آگاهانه یا روشمند از مفاهیم و اعتقادات در جامعه است، چه صادق باشند و چه کاذب» (همان، ص ۷۵).

۱-۳. جایگاه نظریه در تکوین ادراکات ذهنی

رئالیسم انتقادی، شکست ادعای امکان مشاهده عاری از نظریه در رویکرد پوزیتیویستی را عامل گرایش طیفی از دانشمندان به «نسی‌گرایی رادیکال» می‌داند که در آن «صدق، مربوط به نظریه، "پارادایم"، "پرسمان" یا "جهان‌بینی" فرد است و هیچ آزمون مستقلی برای آن وجود ندارد» (همان، ص ۵۲).

از منظر این رویکرد معرفت‌شناختی، نظریه بر مشاهده تأثیر می‌گذارد؛ آن‌چنان‌که گفته می‌شود مشاهده «سرشار از نظریه» است. به طور کلی می‌توان برای نظریه دو کارکرد تصور کرد:

اول: نظریه به مثابه چهارچوب نظم‌بخش که امکان می‌دهد از داده‌های مشاهداتی برای پیش‌بینی و تبیین حوادث تجربی استفاده شود.

دوم: نظریه به مثابه مفهوم‌سازی که در آن نظریه‌پردازی به معنای تجویز شیوه‌ای خاص در مفهوم‌سازی است (همان، ص ۵۷).

رئالیسم انتقادی با رد دیدگاه اول، بر اهمیت نقش نظریه در مفهوم‌سازی تأکید می‌کند (همان، ص ۵۸).

در عینیت‌گرایی خام، با مفروض‌گرفتن ارجاع گزاره‌ها به ماب‌ازاهای عینی خود و عاری‌دانستن مشاهده از نظریه، نقش نظریه تنها نظم‌بخشیدن به داده‌هاست. پیامد چنین نگاهی آن است که ورود اطلاعات و اصطلاحات جدید در معرفت به مثابه رشد معرفت تلقی می‌شود؛ در حالی که این تغییر یک تغییر ساختاری است که ارتباطی به ارجاع گزاره‌ها به واقعیات عینی خود ندارد؛ بلکه به جای اتصال به ماب‌ازای خود، در یک

ساختار مستحکم (پارادایمی) به یکدیگر متصل شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت به «جای مشاهده عاری از نظریه، نظریه عاری از مشاهده داریم و به جای صدق به مثابه بازنمایی ساده واقعیت، صرفاً با موضوعی عرفی مواجه‌ایم» (همان، ص ۸۷-۸۶). بنابراین تغییر در معرفت، تغییر یک ساختار محکم با ساختاری دیگر است.

درواقع دیدگاه چارچوب نظم‌بخشی نظریه باعث نادیده گرفته شدن ارتباط تنگاتنگ نظریه‌پردازی از طریق معنا و همچنین غفلت از اصلاح ارجاع‌دهی مفاهیم می‌گردد. نکته قابل توجه آن است که «ارجاع، موضوع ساده "چسباندن" یک اصطلاح به یک شیء نیست، بلکه یک دستاورد عملی است که در طی یک فرایند آزمون و خطای ناقص از تجربه با منابع مفهومی موجود به دست آمده است» (همان، ص ۸۸).

آندرو سایر در کتاب *روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیستی* مشکل دیدگاه مبتنی بر نظم‌بخشی نظریه را «فروغلطیدن در الگوی دومرحله‌ای» می‌داند؛ به این معنا که ابتدا فرضیات ارائه و چارچوب‌های نظم‌بخش طراحی می‌شوند و سپس با «داده‌هایی» که معنایشان قطعی فرض شده است، آزمون و داوری می‌شوند. به عبارت دیگر با این تصور که نظریه، تنها امکان حدس‌هایی درباره رابطه بین متغیرها را فراهم می‌سازد، باعث شده برخی در عمل مشاهده را عاری از نظر لحاظ کنند. آندرو سایر تأکید می‌کند این سوءفهم که ناشی از «انباشتگی نظری» است، می‌تواند در بررسی دقیق‌تر نقش مفاهیم کمک کند (همان، ص ۶۳).

رئالیسم انتقادی، ریشه فراگیر شدن باور غلط در عینیت‌گرایی خام به مشاهده و واقعیت را ناشی از دو خطای نظری می‌داند: اول- باور به دسترسی راحت به جهان از طریق مشاهده؛ دوم- ارجاع گزاره‌ها به مابه‌ازاهای آنان در عالم خارج. بنابراین این باور غلط، ناشی از ناتوانی و غفلت در تمایز بین معرفت و متعلق آن و همچنین جهل

درباره جریان و سریان نظام مفهومی به عنوان واسطه ادراکی نشأت گرفته است. عینیت‌گرایی خام، عرف‌گرایی و نسبت‌گرایی در یک ساختار اساسی از سوء برداشت‌ها مشترک‌اند و آن اینکه دیدگاه چارچوب نظم‌بخشی نظریه در آنها مستتر است. اگرچه حامیان فلسفی عرف‌گرایی و نسبت‌گرایی قیود بسیاری بر این ساختار زده‌اند، اما ناکام از تغییر آن بوده‌اند.

۱-۴. تأثیر عمل بر ادراکات ذهنی

یکی از امتیازهای رئالیسم انتقادی در بحث ادراکات ذهنی، توجه به پیوند وثیق «ذهن و عین» با بُعد عملی است. از نظر رئالیسم انتقادی، علوم طبیعی تنها متکی به مشاهده و مفهوم‌سازی نیست؛ بلکه عاملان آن نیز با مداخله در طبیعت، بر نحوه دریافت انسان از جهان خارج تأثیرگذارند؛ به عبارت دیگر در میان انواع رئالیسم‌های غربی، تنها این جریان معرفت‌شناختی است که مانند فلسفه اسلامی، علاوه بر حکمت نظری، به حکمت و عقل عملی نیز توجه دارد.

در تبیین چگونگی تأثیر عمل بر نظر، رئالیسم انتقادی معتقد است مشاهده منفعلانه هستی و بازتاب آن در ادراک انسان، تنها دغدغه علم نیست، بلکه مهم‌تر از آن محقق و عینی کردن معرفت از طریق دستکاری در طبیعت و ایجاد دگرگونی در آن است؛ لذا ما در کنترل و بازبینی معرفت عملی، به دنبال بررسی موفقیت یا ناکامی در تغییر و دگرگونی هستیم. وجه رئالیستی که در این ادعا نهفته است، آن است که از منظر رئالیسم انتقادی، انتظار برآورده شدن نتایج مد نظر و بازخورد نتایج حاصل از کنش مادی افراد، بخشی از نیروهای طبیعت به شمار می‌آید که در درون طبیعت نهفته است. بنابراین معرفت و عمل از ابتدا درهم تنیده‌اند و حتی علوم «محض» نیز از این قاعده مستثنا نیست. در نتیجه، بر خلاف پندار غالب که بر این باور است، معرفت ابتدا به

صورت مستقل، تکوین و توسعه می‌یابد و سپس در زمینه عملی به کار برده می‌شود. رابطه ادراکات ذهنی در تعاملی دیالکتیکی با کنش همراه است و هر دو به مثابه دو بال در کنار هم و در تعامل با یکدیگر، در شکل‌گیری معرفت نقش‌آفرینی می‌کنند.

باید توجه داشت میان باور به تأثیرگذاری کنش در شکل‌گیری معرفت با رویکرد کارکردگرایی یا ابزارانگاری علم، تفاوتی بنیادین وجود دارد. در رویکرد ابزارانگاری به علم، معرفت تنها بر پایه میزان کارایی و مفیدبودن ارزش‌یابی می‌شود و صدق و کذب قضایا در ارزیابی جایی ندارد؛ در حالی که رئالیسم انتقادی، مفیدبودن معرفت را ناشی از صادق‌بودن قضیه و ریشه در عینیت خارجی آن می‌داند؛ زیرا «این فایده‌مندبودن اتفاقی نیست، بلکه به ماهیت موضوعات معرفت وابسته است» (همان، ص ۸۰).

یکی دیگر از تفاوت‌های رئالیسم انتقادی با کارکردگرایان، توجه به مبانی و پیش‌فرض‌هاست. «ابزارگرایان به طور مشخص فقط نگران خروجی‌های (معمولاً پیشی‌بینی‌های) نظریه خود هستند، نه ورودی‌ها (پیش‌فرض‌ها، مقولات) و از این رو ابزارگرایان، در کل، در مورد امکان دریافت پاسخ صحیح برای دلایل غلط یا در این مورد که این الگو ممکن است در یک موقعیت دیگر عمل نکند، به دردمر نمی‌افتند» (همان)؛ در حالی که رئالیسم انتقادی، این حالت را تنها به عنوان راه حلی موقت می‌پذیرد تا به مبانی و علل نتایج دست یابد. لذا تلاش می‌کند علاوه بر پیش‌بینی نتایج، مبادی نظریه‌های خود را نیز بررسی کند تا به نظریاتی دست یابد که همواره در شرایط مختلف عمل کنند و با سایر معرفت‌ها و اعمال نیز سازگار باشند. بر این اساس رئالیسم انتقادی بر خلاف کارکردگرایی که تنها به گزارشی از فرایند رسیدن به نتیجه و شیوه‌های آن بسنده می‌کند، به دنبال کشف دلایل و عللی است که سبب محقق‌شدن انتظارات و نتایج گردیده است.

بنابراین می‌توان «مفهوم صدق را از دو زاویه تعریف کرد: اول، جهتی که به ماهیت بینادهنی معرفت مربوط می‌شود؛ دوم، جهتی که ناظر به عمل است. نوع دوم پردازش مفهوم صدق - مربوط به عمل - سوق می‌دهد. در اینجا جانشینی مفهوم «کفایت عملی» - یا اگر ترجیح می‌دهید، بگوییم «تعدیل» - با مفهوم صدق می‌تواند به ما کمک کند. معرفت برای آنکه در عمل کفایت داشته باشد، باید انتظاراتی را درباره عالم و درباره نتایج حاصل از اعمال ما به وجود آورد» (همان، ص ۷۹). «به عبارت دیگر اگرچه ماهیت موضوعات و فرایندها - شامل رفتار انسانی - به صورتی منحصر به فرد محتوای معرفت انسانی را تعیین نمی‌کنند، لکن امکان‌های شناختی و عملی آنها را برای ما تعیین می‌کنند (همان، ص ۵۳). این نکته، به نوبه خود، باید نحوه ارزیابی آزمون معرفت ما را متأثر کند. «این سؤال که آیا حقیقت عینی را می‌توان به تفکر انسانی نسبت داد، یک پرسش نظری نیست، بلکه پرسشی عملی است. انسان در عمل باید حقیقت را ثابت کند و به عبارت دیگر، واقعیت و قدرت ... تفکرش را» (همان، ص ۱۹-۲۰).

۱-۵. نقش فرایندهای اجتماعی در ادراکات ذهنی

در واقع‌گرایی انتقادی فرایند شناخت یا تولید علم شامل دو بعد است: نخست، بعد لازم یا «ناگذرا» (intransitive) که شامل جهانی است که خارج و مستقل از انسان‌هاست. بر این اساس واقعیت ساخته و پرداخته انسان نیست؛ چنان‌که قانون جاذبه پیش از نیوتن نیز در جریان بوده، عمل می‌کرده و آثار و تبعاتی به همراه داشته است؛ پس از کشف نیوتن و ارائه نظریه وی نیز تغییری در آثار و نتایج این قانون به وجود نیامده است و نیروی جاذبه همان جاذبه است. دوم، بعد متعدی یا «گذرا» (transitive) است که این بخش از فرایند کسب معرفت همان فرایندهای ذهنی، تخیلی، مدل‌سازی، نظریه‌سازی و پارادایم‌هایی است که کنشگران اجتماعی از آنها برای شناخت جهان بهره می‌برند. این

ایده به اجتماعی بودن فرایند تولید معرفت اشاره دارد؛ به این معنا که همان هویت‌های واقعی که به صورت ناگذرا وجود دارند، از طریق فعالیت‌های انسانی کشف و شناخته می‌شوند و این افراد و جوامع انسانی هستند که در تولید و بسط معرفت آن هویت‌ها، نقش‌آفرینی می‌کنند. این ایده ناظر به بُعد گذرای علم است (بسکار، ۱۹۷۹م، ص ۳۳).

در سطح گذرای علم، فاعل‌های شناسا با استفاده از منابع شناختی و نظام مفاهیم اجتماعی، به گزاره‌های معرفتی واقعیات دست می‌یابند یا در مورد چگونگی دست‌کاری طبیعت، شناخت عملی کسب می‌کنند.

بر این اساس لازمه فهم جهان، درک یکدیگر و فهم بین‌الذهانی است؛ در حالی که به طور رایج این جنبه اجتماعی شناخت مورد غفلت واقع می‌شود و چنین فرض می‌شود که «می‌توانیم موضوعات شناسایی را به گونه‌ای مستقیم بشناسیم» (سایر، ۱۳۹۳، ص ۲۷). در واقع فاعل‌های شناسا بر پایه فهم مشترک است که توان تغییر و تعامل می‌یابند.

بنابراین دانش نیازمند ابزار است. این ابزار عبارت است از ساختار زبان، نظام مفهومی و فرهنگی و مادی. «با این فعالیت و این فرایند است که معرفت بازتولید می‌شود یا تغییر شکل می‌دهد: معرفت هرگز از هیچ به وجود نمی‌آید. به تعبیر بسکار معرفت به مثابه یک محصول، یک منبع، یک مهارت، در همه اشکال متنوعش، شرط همیشگی و بازده پیوسته بازتولیدشده عامل انسانی است. علم شیء نیست، بلکه یک فعالیت اجتماعی است» (همان، ص ۱۸).

۲. ماهیت عین در رئالیسم انتقادی

عینیت‌باوری ایده‌ای است که می‌گوید واقعیات (= عین) مستقل از ذهن ما وجود دارد و این واقعیات به همان صورت که هست، قابل شناخت است (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۷).

بنابراین در صورت مشاهده مغایرت میان محتوای ذهن با واقعیت بیرونی، آن محتوا را کاذب و در صورت مطابقت با واقع، آن را صادق می‌دانیم. با این توضیح مشخص می‌شود آن‌گاه که نظریه‌های ما با ایزه‌های بیرون از ذهن تطابق دارند، شناخت ما عینی است و عینیت حالت و وصف شناختی است که از پیرایه‌های ذهن منزّه باشد (همان، ص ۳۴۹-۳۵۰).

اگرچه تأکید بسکار بر هستی‌شناسی در واقع تأکیدی بر عینیت است (اسدپور، ۱۳۹۷، ص ۶)، در بررسی سؤالات فوق شایسته است سه برداشت از عینیت که عبارت‌اند از مطابقت با واقع، بی‌طرفی ارزشی و آزمون‌پذیری همگانی را در رئالیسم انتقادی بررسی کنیم.

۱-۲. مطابقت با واقع

در تقابل بین رئالیسم و ایدئالیسم، جدال بر سر نحوه رابطه میان عین و ذهن است؛ گفت‌وگو بر سر اهمیت توجه به واقعیت و قوانین حاکم بر آن و پرهیز از تجویزگرایی است؛ نزاع بر سر چیستی واقعیت اجتماعی و تمایز آن با واقعیت طبیعی است. در این میان رئالیسم انتقادی با برداشتی متفاوت از نگرش پوزیتیویستی به علم، نظریه را امری فراتر از تبیین و قدرت پیش‌بینی بلکه بازنمود جهان عینی می‌داند. این دیدگاه هرچند بر وجود جهان خارج مستقل و واقع‌نمایی علم اذعان دارد، بر این مطلب تأکید می‌ورزد که جهان عینی، شبکه به‌هم‌پیوسته‌ای از واقعیات بوده و پهنای عالم واقعی بسی گسترده‌تر از معرفت محدود آدمی است. از این رو همان‌گونه که تغافل از اصل واقعیت درست نیست، هر گونه نادیده‌انگاری یا نفی گستردگی آن که در تناظرجویی ساده‌انگارانه پوزیتیویسم رایج است، نیز به مغالطه معرفتی می‌انجامد. از منظر رئالیسم انتقادی واقعیت از سه سطح یا لایه تشکیل می‌شود:

الف) سطح تجربی (Experimental) که لایه رویین واقعیت است و شامل تجربه‌های قابل مشاهده یا پدیده‌هایی است که عملاً تجربه و مشاهده شده‌اند. ب) سطح بالفعل (actual) دربردارنده رویدادهای واقعی است که به وسیله مکانیسم‌ها ایجاد می‌شوند. ج) سطح واقعی (real) مربوط به ساختارها و فرایندهایی است که قابل مشاهده نیستند؛ اما مکانیسم‌های علی هستند که حوادث واقعی را تولید کرده‌اند (بسکار، ۱۹۸۶، ص ۵). توضیح آنکه ابتدا در سطح اول که سطح تجربی است، تجربیات قابل مشاهده مطرح است. از آنجا که برخی رخدادها قابل تجربه نیستند، سطح دیگری به نام سطح بالفعل مطرح می‌شود که علاوه بر تجربیات، این گونه رخدادها را مشاهده‌ناپذیر را نیز در بر می‌گیرد. سطح آخر که عمیق‌ترین لایه واقعیت را تشکیل می‌دهد، دربردارنده مکانیسم‌ها و علل است که بسکار آن را سطح واقعی می‌نامد (لاوسن، ۱۹۹۷، ص ۴۱). بنابراین واقع از منظر رئالیسم انتقادی، لایه زیرین واقعیت است که همان مکانیسم‌های پدیدآورنده حوادث و رویدادهاست و وظیفه علم و نظریه‌پردازی دستیابی به این سطح از واقع است.

۲-۲. بی‌طرفی ارزشی

در فرایند تولید علم از حیث فارغ از ارزش بودن نظریه‌ها، سه معیار اساسی مطرح گردیده است که عبارت‌اند از: بی‌طرفی به معنای منزه بودن از هر گونه تعهد به ارزش‌های اجتماعی، خنثی بودن نظریه نسبت به ارزش‌های نظریه‌پرداز و استقلال نظریه از نهادهای سیاست‌گذاری و ارزشی (فی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۷). این ایده در میان اندیشمندان مقبولیت یافت که ارزش‌ها در فرایند تولید علم از سه طریق دخالت می‌ورزند: اول، دخالت در پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رویکردهای مختلف علمی و همچنین هنجارهای عرف جامعه علمی. دوم، ارزش‌ها و نگرش‌های محققان و

اندیشمندان یا تولیدکنندگان علم به معنای تأثیر حضور دانشمند در مراحل مختلف اعم از: گردآوری داده‌ها، تجربه و آزمایش، مشاهده و اندازه‌گیری، خلق مفاهیم تبیین‌کننده واقعیت و درنهایت ارزیابی نظریه‌ها. سوم، قواعد و اعتبارات اجتماعی نظام‌دهنده و معنابخش رفتارها. بر این اساس شناخت چهار رکن تأثیرگذاری ارزش‌ها در علم و معرفت یعنی مدخلیت ذهن انسان، قواعد بین‌الذهانی حاکم بر فهم رفتار، هنجارهای عرف جامعه علمی و درنهایت واقعیت عینی معلوم، لزوم اعطای سهم هر کدام به تناسب، از اهمیت خاصی برخوردار است.

پیامد دوگانه‌انگاری واقعیت - ارزش که از زمان هیوم رواج یافت، اعتباری و قراردادی تلقی نمودن ارزش‌هاست؛ به گونه‌ای که هیچ ارتباطی با واقعیات ندارد (افروغ، ۱۳۹۸، ص ۲۲۶). این در حالی است که از منظر رئالیسم انتقادی «اخلاق یک ویژگی واقعی عینی است» (نری، ۱۳۹۴، ص ۳۱۲) که مانند علم از دو سطح گذرا و ناگذرا برخوردار است. بُعد گذاری اخلاق مرتبط با حیات اجتماعی است؛ زیرا اخلاق از طریق عامل‌های انسانی محقق می‌شود و کنش‌های انسانی واجد نیت‌مندی و قصدیت است که در پرتوی دنیای پیرامون شکل می‌گیرد (ایمان، ۱۳۹۶، ص ۴۳۶). لذا فهم اخلاقی که مهم‌ترین ویژگی آن، هدایت‌بخشی کنش است، با مجموعه‌ای از روابط بینا - ذهنی، اجتماعی و اجتماعی - طبیعی در ارتباط است (همان، ص ۳۱۳).

در این میان آنچه نظریه رئالیسم اخلاقی در مکتب واقع‌گرایی انتقادی را از سایر نظریه‌های رقیب ممتاز می‌گرداند، این باور است که منظرهای اخلاقی موجود و عینی، ریشه در اخلاق ناگذاری جهان همیشه و پیشاپیش اخلاقی (یا غیر- اخلاقی) دارد. به عبارت دیگر رئالیسم اخلاقی بر این دلالت دارد که موضوعات اخلاق، واقعی و ناگذرا هستند؛ لذا یک تمایز بالقوه بین واقعیت اخلاقی و اخلاق موجود بالفعل وجود دارد که

همزمان حاکی از یک رابطه هدایت‌گری کنش به سمت سطح اخلاق گذراست (افروغ، ۱۳۹۴، ص ۶۹).

خصلت ناگذرایی اخلاق بیانگر این حقیقت است که اگرچه افراد به عنوان عامل، از طریق مقولات اخلاقی، بعد گذرای زندگی خود را می‌گذرانند، «اما این مقولات به مثابه موضوعات واقعی در بعد ناگذرا، مستقل از درک افرادی که با آنها کار می‌کنند، می‌توانند توصیف، بازتوصیف و در معرض نقد قرار گیرند». بنابراین ارزش‌ها در هستی‌شناسی حقیقی‌اند و موضوع ناگذرا دارند؛ اما همزمان هدایت‌گر کنش و عامل‌محورند. در نتیجه امکان بازتوصیف و نقد، مستلزم مفهوم اخلاقی عمیق‌تری در بعد ناگذراست که اخلاق عینی و حقیقی رئالیسم اخلاقی در آن ریشه دارد (همان، ص ۷۳).

رئالیسم انتقادی، فلسفه ارزش و ارتباط آن با شناخت را این گونه تبیین می‌کند که وقتی به دنبال بیان حقایق اخلاقی درباره عالم اعم از عالم طبیعی، عالم اجتماعی و عالم انسانی هستیم، در اصل به دنبال دستیابی به حقایق اخلاقی درباره عالم هستیم؛ زیرا «معنای اساسی گزارش‌دهی از عالم (مؤلفه توصیفی‌اش «چگونه اشیا در عالم هستند») است که گفتن از حقیقت یک نیاز ارزش‌شناختی استعلایی را ارضاء می‌کند و به‌مثابه یک سازوکار فرمان هدایت عمل می‌کند» (همان، ص ۳۱۵). بنابراین، این «اصل واقعیت» است که انسان را به سوی حقیقت وجودی اخلاق هدایت می‌کند (همان). به تعبیر آندرو کالیر (Andrew Collier)، جدایی واقعیت و ارزش به این می‌ماند که چیزی را حقیقت بدانیم، اما باورمان به خلافش تعلق بگیرد و بر عکس چیزی را ارزش بدانیم که کاذب است (کالیر، ۱۹۹۹م، ص ۹۰).

دوی بسکار ضمن مفروض‌دانستن بسترسازی، برانگیختگی یا حتی تأثیر علی واقعیت و ارزش بر یکدیگر، بر ارزش‌باربودن نظریه و دلالت ارزشی نظریه همانند

عمل‌بار بودن نظریه و دلالت عملی نظریه اصرار می‌ورزد. از نظر او بهترین (دقیق‌ترین، صحیح‌ترین یا کامل‌ترین) توصیف یک موقعیت اجتماعی، همواره به صورتی اجتناب‌ناپذیر، ارزشی یا به عبارت دیگر، واجد استلزامات ارزشی خواهد بود (افروغ، ۱۳۹۸، ص ۲۲۷).

۳-۲. آزمون‌پذیری همگانی

برخی اندیشمندان امکان نظریه‌پردازی علمی را با همگانی بودن آزمون در معنای تعمیم‌پذیری، تکرارپذیری، مشاهده‌پذیری همگانی و تحقیق‌پذیری آن پیوند زده‌اند. در مقابل برخی، مقام نظریه‌پردازی و آزمون نظریه را از هم متمایز می‌کنند. آنچه مسلم است، علم امری شخصی نیست، بلکه فرایندی اجتماعی است و لزوم «موجه» بودن آن و تعیین شاخصه‌های «موجه» برای علمی بودن نظریه‌ها، از اصول اساسی در انتقال معرفت است. در این میان شاخصه «تجربه‌پذیری» در علم مدرن به گونه‌ای است که تجربه‌گرایان و منتقدان آنها، تجربه‌پذیری را به عنوان یکی از معیارهای اصلی علمی بودن پذیرفته‌اند (سایر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۶).

در این راستا، رئالیسم انتقادی بر خلاف رویکرد تجربه‌گرایی که بر تناظر جزء به جزء ذهن و عین اصرار می‌ورزد و عین را نیز منحصر در دنیای محسوسات مادی تجربه‌پذیر می‌داند، با پذیرش اینکه نظریه‌ها فراتر از داده‌های تجربی قرار دارند و این داده‌ها هستند که گرانبار از نظریه‌اند، بر تناظر مجموعه‌ای خاص و نظام معرفتی خاص علمی و عام بینشی باور دارد که بر اساس آن، نظریه‌ها یک قضیه یا یک گزاره منفرد نیستند، بلکه ساختار پیچیده‌ای از گزاره‌ها هستند که یک نظریه را شکل می‌دهند. بر این اساس از عدم هماهنگی پیش‌بینی منتج شده و شواهد تجربی نمی‌توان نتیجه گرفت که کدامین فرضیه خدشه‌دار بوده است؛ لذا «در جایی که برای هر معلول معینی،

تعدادی از علل ممکن داریم، استنباط فرایندی نمی‌تواند به‌تنهایی قطعی باشد»
(توحیدی‌نسب و فروزنده، ۱۳۹۲، ص ۱۶۱).

۴-۲. کفایت عملی

از منظر رئالیسم انتقادی، معرفت نه به مثابه بازنمود عالم بلکه به منزله ابزاری برای انجام کارهای مختلف اندیشید (سایر، ۱۳۹۳، ص ۵۵). بنابراین علم دارای دو بُعد است: شناختی و عملی (همان).

معرفت برای آنکه در عمل کفایت داشته باشد، باید انتظاراتی را درباره عالم و درباره نتایج حاصل از اعمال ما به وجود آورد. رئالیسم انتقادی با مطرح کردن این ایده که فایده‌مندبودن اتفاقی نیست (همان، ص ۸۱)، میان خود و رویکرد پراگماتیستی تمایز قایل می‌شود. این جریان معرفت‌شناختی بر اساس مبانی هستی‌شناختی خود بر این باور است که فایده‌مندبودن به ماهیت موضوعات معرفت وابسته است و رسالت خود را تبیین عاملی می‌داند که این موقعیت را ایجاد کرده است (همان).

۳. مطابقت در رئالیسم انتقادی

مقصود از مطابقت آن است که آنچه در ذهن به تصور درآمده، همان است که در خارج موجود است و آنچه در خارج موجود است، به تصور درآمده یا نه؟ به عبارتی دیگر آیا بین ادراکات ذهنی و مابه‌ازای خارجی آنها رابطه این‌همانی برقرار است؟

رئالیسم انتقادی با نقد واقع‌گرایی خام پوزیتیویسم معتقد است پدیده‌های واقعی در بستری از پدیده‌های مختلف و واقعیت‌های متحول و در پیوندی نظم‌یافته با عالم هستی در حال وقوع است؛ در صورتی که در مطالعه علمی، مفاهیم علمی که بزرگ‌ترین نقش تبیینی در نظریه‌پردازی را ایفا می‌کنند، تنها بخش اندکی از برخی جنبه‌های انتزاع شده از این شبکه رویدادهای مؤثر بر یکدیگر را بازنمایی می‌کنند. نشان دادن این تجریدات موجز

به جای واقعیتی با آن پهنا و عظمت و قایل به تناظر عینی آنان شدن، امری جز برداشت سطحی از عینیت نیست. در نگاه رئالیسم انتقادی هرچند متعلق دانایی امری موجود و واقعی است، لیکن علی رغم ادعای پوزیتویست‌ها، لزوماً این گونه نیست که آنچه واقعی است، مشاهده‌پذیر نیز باشد؛ بلکه جهان واقعی اعم از داده‌های حسی و ساخته‌های ذهنی است. آنان با نگاهی متفاوت، سه لایه از واقعیت یعنی واقعیت تجربی، بالفعل و واقعی را از یکدیگر تفکیک نموده و بر این باورند که هنر نظریه‌پردازی در این است که علاوه بر توجه به لایه واقعیت تجربی یعنی روابط مشاهده‌پذیر و لایه واقعیت بالفعل یعنی روابط قابل وقوع، از آن دو عبور نموده و به لایه واقعی واقعیت یعنی سازوکارهای علی غیرقابل مشاهده دست یابد (بلیکی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۴). بر اساس این نگرش، آنچه در فرایند نظریه‌پردازی متعلق دانش قرار می‌گیرد، اعم از خلاقیت ذهن بشری و وجود خارجی پدیده‌هاست. رئالیست‌ها بر این باورند که بسیاری از حقایق علمی مستقیماً قابل ادراک نیست و بر این باورند که آنچه در نظریه‌پردازی به عنوان معیار اطمینان‌ساز برای اتصال با امری واقعی است، بیش از مشاهده‌پذیری، «فهم‌پذیری» است. از این رو رئالیسم انتقادی روش پس‌کاوی را مناسب‌ترین روش پژوهش می‌داند که به کشف نظام‌ها و مکانیسم‌هایی توجه دارد که بر سازوکارهای علی نظام‌گونه در ورای پدیده‌ها پرتو می‌افکند و عرصه گسترده واقعیات و روابط یک پدیده را با سایر پدیده‌های خلقت در یک مجموعه نشان می‌دهد و به فهم هر جزء در نظام مجموعه‌ای آن اهتمام می‌ورزند (بلیکی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۴).

در این نگرش، شناخت و معرفت ریشه در هم‌کنشی و برساختگی متقابل عالم و معلوم دارد و دانشمند، نظریه‌ها را به طور آماده از طبیعت و پدیده‌های آن اخذ نمی‌کند؛ بلکه در تعبیر هر تجربه‌ای و درک هر پدیده‌ای، ساخته‌های ذهن وی و همچنین

ساخته‌های ذهن دیگر دانشمندان دخالت دارد.

همچنین زبان نمادین علم برگرفته از انتزاع ذهنی عالم از موقعیت یک پدیده است. نظریه و قلب آن یعنی مفاهیم علمی نیز بعضی از جنبه‌های تجرید شده از این شبکه رویدادهای مؤثر بر یکدیگر است. بر این اساس خلاقیت نقشی اساسی در نظریه‌پردازی دارد (باربور، ۱۳۶۲، ص ۲۰۸).

آزمون نظریه نیز بر اساس شبکه به‌هم‌پیوسته مفاهیم صورت می‌پذیرد. به تعبیر دیگر شناسایی و برداشت از داده‌ها توسط تصویر و تصویری صورت می‌پذیرد که از تمامیت و کلیت یک امر شکل یافته و برساخته می‌شود؛ از این رو مفاهیم در یک شبکه معنایی، نه به‌تنهایی، آزمون می‌شوند. رئالیسم انتقادی تلاش کرد حکایت‌گری از واقع را با این ایده که معرفت «محصولی اجتماعی» است و سرچشمه آن «خلاقیت» و ابداع است، آشتی دهد. رئالیسم انتقادی با پذیرش تکثرگرایی روش‌شناختی، بر این ایده اهتمام ورزید که جهان اجتماعی دارای پیچیدگی‌های فراوانی به لحاظ هستی‌شناسی است و راه‌های متفاوتی برای فهم جهان وجود دارد (بسکار، ۱۹۷۵، ص ۱۹۷۹).

رئالیست علمی، بر خلاف ابزارانگاری، بر این باور است که جهان واقعی از بخش مشاهده‌پذیر و تجربی و بخش نظری و مشاهده‌ناپذیر تشکیل یافته است و وظیفه علم دستیابی به بخش نظری واقعیت و پیش‌برد تکامل علم است.

(ب) ارزیابی

مهم‌ترین مسئله مورد تأکید رئالیست‌های انتقادی، قابل‌بودن به جهان مستقل از معرفت فاعل شناساست. این جهان ساخت‌یافته و مستقل از معرفت، در واقع بخش ناگذرای علم را تشکیل می‌دهد و برخوردار از لایه‌ای از واقعیت است که بر پایه آن بخش‌های دیگر واقعیت و معرفت علمی توجیه‌پذیر می‌شود؛ چراکه از دیدگاه رئالیسم انتقادی -

چنان که پیش‌تر گفته شد- واقعیت از سه لایه تجربی، بالفعل و واقعی برخوردار است. آنچه در آزمایشگاه تجربه می‌شود، همه ناشی از سطحی از واقعیت است که برخوردار از ساز کار علی است و قابل مشاهده نیست. بر پایه این دیدگاه، با دو تقلیل‌گرایی مقابله می‌شود: یکی، تقلیل واقعیت به سطح تجربی و قابل مشاهده (رئالیسم منطقی)؛ دوم، تقلیل علیت به روابط بیرونی، منظم متعاقب (نظریه هیوم). بر این اساس که نه عالم به سطح قابل مشاهده و نه به روابط انضمامی و بیرونی فرومی‌کاهد، چگونه می‌توان به یک فهم معتبر و موجه از این سطح ناگذرا رسید؟ آیا مفهوم صدق یا درک مطابق با واقع، توان ایجاد این فهم و درک را دارد؟ در چارچوب رئالیسم انتقادی چگونه و با چه معیاری می‌توان به یک معرفت موجه و معتبر دست یافت؟ اگر طبق انتقادهای این جریان معرفت‌شناختی، ملاک‌های رئالیسم تجربی و ایدئالیسم استعلایی برای دستیابی به معرفت معتبر و موجه کفایت نمی‌کند، از چه معیاری باید استفاده کرد و چگونه صفتی را می‌توان به عالم خارج منتسب نمود؟ پاسخی که رئالیسم انتقادی به این پرسش‌ها و راه حلی که برای اسیرنشدن در دام مغالطات شناختی ارائه می‌دهد، همان است که آندرو سایر در فصل دوم کتاب *روش در علوم اجتماعی رویکردی رئالیستی* از آن به عنوان «کفایت عملی» نام می‌برد. او بر مبنای مفهوم محوردانستن مشاهدات و با تکیه بر رابطه متقابل حس و مرجع (Referent) و در بستری از مفروضات رئالیسم هستی‌شناختی، به نقش شبکه‌های مفهومی در فهم صفات و ویژگی‌های واقعی موضوعات طبیعی و اجتماعی اشاره کرده و در نهایت ملاک کفایت عملی معرفت‌های علمی را در انتقال این صفات، پیشنهاد می‌دهد. وی معتقد است: «ما هیچ‌گاه به صورتی موجه نمی‌توانیم مدعی شویم که حقیقت مطلق درباره امر واقع را کشف یا بنیاد مطلق را برای معرفت خود تثبیت کرده‌ایم و باید اذعان کنیم که معرفت ما خطا بر دار است» (سایر، ۱۳۹۳،

ص ۷۷). با این همه اندرو سایر معتقد است این خطا بردار بودن معرفت ما حاکی از آن است که واقعیتی وجود دارد که تابع ذهن ما نیست و واقعیت تن به تصورات ما نمی‌دهد (همان). وی در ادامه برای حل مسئله صدق، دو پیشنهاد را مطرح می‌کند: اول، اینکه معرفت صادق، معرفتی است که فاعل‌های شناسا بر آن توافق دارند. اما این توافق در عمل هم نیز باید کارآمدی خود را به اثبات رساند. از اینجاست که او به وجه دوم صدق یعنی کفایت عملی می‌رسد. سایر در توجیه این معیار برای صدق می‌نویسد:

چرا نگوییم معرفت را باید بر پایه میزان مفیدبودنش داوری کرد و نه صدق یا کذب‌بودنش؟ ... (چراکه) این فایده‌مند بودن اتفاقی نیست ... [بلکه] به دلیل انطباقش با ساختار عالم مفید است (همان، ص ۸۱).

پیش از پرداختن به نقدهای وارده بر این تئوری که صدق را در کفایت عملی جست‌وجو می‌کند، ملاحظه چند نکته ضروری است. نکته اول این است که برقراری پیوند مؤثر و منطقی میان نظر و عمل، سخنی قابل اعتناست و یکی از وظایف اصلی مکاتب فلسفی، ایجاد ارتباط متقابل میان نظر و عمل است؛ از این رو طبیعی است هر مکتب فلسفی که در ایجاد پیوند میان نظر و عمل، موفق‌تر عمل کند، با اقبال بیشتری روبه‌رو می‌شود.

همچنین در نظر داشتن نتیجه عملی، کارکرد و فایده در هر اقدامی، مؤلفه قابل توجهی است؛ چنان‌که یکی از وظایف فلسفه، ارزیابی کارکردها و رفتارهاست و اگر این ارزیابی منجر به توزین، تعیین ارزش، رعایت تناسب در رفتارها و سنجش اقدام‌ها و کارکردها گردد، امری معقول و موجه است.

با این همه تعیین توافق بین‌الادّهانی و کفایت عملی به عنوان ملاک و محک صدق و حقانیت معرفت‌ها، با چالش‌ها و نقدهایی مواجهه است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

چنان‌که پیش‌تر گفته شد، بر اساس مبانی رئالیست‌های انتقادی، معرفت

مفهوم محور است و ادراک بدون مفهوم امکان ندارد و مشاهده سرشار از نظریه است؛ لذا رئالیسم انتقادی با رد نظریه صدق بر این باور است که هیچ گزاره‌ای صدق مطلق ندارد (بسکار، ۱۹۷۹م، ص ۶۲) و هرگز نمی‌توان فهمید که به صدق مطلق رسیده‌ایم یا نه (سایر، ۱۳۹۳، ص ۱۸۸). از این رو با توجه به اینکه جهان مستقل از معرفت انسان وجود دارد و عمل می‌کند، هیچ ضمانتی وجود ندارد که آن گونه باشد که در مورد آن تصور می‌کنیم؛ چراکه درک رابطه مستقیم بین فکر و عالم ممکن نیست (همان، ص ۷۷).

لذا اگرچه رئالیسم انتقادی تلاش می‌کند با تأکید بر مبانی هستی‌شناختی، خود را از دو مغالطه معرفت‌شناختی «رئالیسم خام» و «ایدئالیسم استعلایی» برهاند، لکن گسستی که میان مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن وجود دارد، مانع از به سرانجام رسیدن اهداف مورد نظر این جریان می‌شود و در نهایت با رد صدق و کذب، و پذیرش مفهوم پایه‌بودن معرفت، از وادی نسبیت‌گرایی معرفتی که کانت نیز به آن گرفتار شده بود، فراتر نمی‌رود.

رئالیسم انتقادی از یک سو در مبانی هستی‌شناختی خود، وجود جهان مستقل از معرفت (= اصل واقعیت) را و به عبارت دیگر، این معنا را که حقایق، صرف تصورات و پنداشت‌های ذهنی انسان‌ها نیستند، می‌پذیرد (همان، ص ۶) و با اتکا به آن، عنوان «رئالیسم» را برای خود حفظ می‌کند؛ در حالی که در ساحت معرفت‌شناختی، با نفی صدق و کذب (همان، ص ۷۷) عملاً این اصل هستی‌شناختی خود را بی‌اثر و خنثی می‌کند؛ زیرا شناخت صادق، شناختی است که از واقعیت حکایت می‌کند و اگر صدق و کذب در علم و گزاره‌های علمی راه نداشته باشند، اصل واقعیت قابل بررسی نخواهد بود و در نتیجه ارزش معرفتی آن نیز از بین خواهد رفت (پارسایا، ۱۳۸۷، ص ۱۹)؛ لذا با وجود اینکه رئالیسم انتقادی بر تقدم هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی اصرار می‌ورزد، نقش

مفاهیم ذهنی در ادراکات حسی را تا آنجا مهم می‌داند که اساساً بدون مفهوم هیچ ادراکی محقق نمی‌شود (سایر، ۱۳۹۳، ص ۵۸)؛ چراکه از منظر رئالیسم انتقادی در ادراک حسی علاوه بر ماهیت موضوع شناسایی، شرایط مربوط به اندام حسی و نوع مفاهیمی که برای معنادار کردن داده‌های حسی استفاده می‌کنیم نیز نقش دارند و مفاهیم ذهنی در ادراکات بیشترین اهمیت را دارد (همان).

رئالیسم انتقادی واقعیت را در سه سطح لایه‌بندی می‌کند و هدف از دست‌یابی به حقیقت را رسیدن به سطح سوم یا همان ساز کارهای علی می‌داند. اکنون سؤال این است: وقتی همان لایه اول که لایه قابل مشاهده است، سرشار از نظریه و تئوری است و دسترسی به حقیقت ناب آن ممکن نیست، چگونه نوبت به لایه‌های بعدی می‌رسد؟ اگرچه رئالیسم انتقادی تلاش می‌کند با پرهیز از تقلیل معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی، فاصله خود را با ایدئالیسم حفظ کند، اما پذیرش آن تفاوتی در نظریه صدق این جریان فکری ایجاد نمی‌کند؛ زیرا پاشنه آشیل ایدئو رئالیسم انتقادی، اصرار بر خطاپذیری تمامی ادراکات است. این اضطراب معرفتی آن‌گاه نمایان می‌شود که رئالیسم انتقادی از طرفی هستی‌شناسی را بر معرفت‌شناسی مقدم می‌دارد و از سوی دیگر با مفهوم پایه پنداشتن معرفت، تقدم معرفت‌شناختی سوژه بر ابژه را ناخودگاه تثبیت می‌کند.

چنانچه پیش از این گفته شد، رئالیسم انتقادی بر خلاف آمپرسیسم، با سرشاردانستن مشاهده از نظریه، معرفت انسان از جهان را تئوریک می‌داند؛ اما سهم مفهوم در معرفت را تا آنجا پررنگ می‌کند که اگر به دلیل تأکید آن بر رئالیسم، از ایدئالیسم‌خواندن آن پرهیز نماییم، باز این ابهام وجود دارد که موضع این جریان فکری و تفاوتش با ایدئالیسم به‌ویژه ایدئالیسم استعلایی کانتی چیست؟

همچنین گفته شد که رئالیسم انتقادی، معرفت را عملی اجتماعی می‌داند که افراد نمی‌توانند مستقل از جامعه‌ای که در آن می‌آموزند، ببیندیشند، عمل کنند و آن را توسعه دهند؛ زیرا معرفت بر اساس مفاهیم و اصطلاحات موجود در یک زبان، ساخته و بیان می‌شود؛ پس معرفت با استفاده از منابع مشترک جامعه و به طور خاص «زبان مشترک» به دست می‌آید (همان، صص ۲۲ و ۲۶). لذا رئالیسم انتقادی برای حل مسئله عینیت، معرفت صادق را معرفتی می‌داند که فاعل‌های شناسا بر آن توافق دارند. در این حالت، چگونگی رابطه معرفت با موضوع معرفت نادیده گرفته می‌شود و صدق تنها یک موضوع برای توافق و قرارداد است. البته قراردادی که در عمل نیز کفایت دارد.

بدین ترتیب تمام تلاش رئالیسم انتقادی این بود که در عین نقد رئالیسم خام، در ورطه ایدئالیسم و نسبیت معرفت‌شناختی گرفتار نشود؛ ولی این کوشش قرین توفیق نیست؛ زیرا واقعیتی که به دلیل پررنگ شدن نقش ذهن، فرهنگ و زبان قابل دسترسی نباشد، در واقع همان نسبیت‌گرایی معرفتی است.

نتیجه

رئالیسم انتقادی جریانی معرفت‌شناختی است که تلاش دارد با ارائه یک نظام معرفتی ویژه و با گذر از روش‌های تحقیق اثبات‌گرایانه، راهی برای رسیدن به «واقعیت» و «عینیت» را فراروی محققان قرار دهد. این جریان معرفت‌شناختی در مقابل دو گروه قرار دارد: اول، کسانی که هیچ نقشی برای ذهن، پیش‌فرض‌ها، ارزش‌ها و فرهنگ انسان در فرایند نظریه‌پردازی قایل نیستند؛ دوم، در برابر کسانی که در ادراکات، همه نقش‌ها را به انسان می‌دهند و برای عالم هستی و رای ذهن محقق، واقعیتی قایل نیستند یا دسترسی به آن را ناممکن می‌دانند.

اگرچه اندیشه اسلامی نیز با برخی مدعیات رئالیسم انتقادی اشتراک دیدگاه دارد،

مهم‌ترین نقد وارد بر اصول مورد پذیرش رئالیسم انتقادی، عدم سازگاری مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است؛ از جمله:

- (۱) ابهام در تعیین سهم مفهوم و تئوری در معرفت؛
- (۲) ناتوانی در گذر از وادی نسبی‌گرایی معرفتی و ثابت‌ماندن بر اصول هستی‌شناختی خود؛
- (۳) نادیده‌گرفتن رابطه معرفت با موضوع آن به دلیل جایگزینی توافق بین‌الذهانی به جای نظریه صدق؛
- (۴) تقدم سوژه بر ابژه با پررنگ کردن فرایندهای اجتماعی و فرهنگی در ساخت معرفت.

بر این اساس اگرچه رئالیسم انتقادی بر خلاف ایدئالیسم، در هستی‌شناسی خود به دنبال دستیابی به واقع است، با محصورنمودن معرفت در چنبره مفاهیم ذهنی، ساختارهای زبانی، فرایندهای اجتماعی و پارادیم‌ها و نظریه‌ها، عملاً راه ارتباط با جهان واقع را مسدود کرده، با جایگزین کردن توافق بین‌الذهانی و کفایت عملی به جای صدق، این جریان معرفت‌شناختی نیز مانند دیگر جریان‌های ایدئالیستی - نظیر ایدئالیسم استعلایی کانت - به نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی مبتلا می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. اسدپور، فروغ (۱۳۹۷). جزوه رئالیسم انتقادی.
۲. افروغ، عماد (۱۳۹۸). عام‌گرایی توحیدی و حق انسان. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۳. ایمان، محمدتقی (۱۳۹۶). هویت معرفت علمی علوم اجتماعی در ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۴. باریور، ایان (۱۳۶۲). علم و دین. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. بلیکی، نورمن (۱۳۹۱). طراحی پژوهش‌های اجتماعی. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۶. بلیکی، نورمن (۱۳۹۲). استراتژی‌های پژوهش اجتماعی. ترجمه هاشم آقابیگ‌پوری، چ ۲، تهران: جامعه‌شناسان.
۷. پارسانیا، حمید (۱۳۸۷). رئالیسم انتقادی حکمت صدرایی. فصلنامه علوم سیاسی، ۱۱ (۴۲)، ۹-۳۰.
۸. توحیدی‌نسب، زینب، و فروزنده، مرضیه (۱۳۹۲). رئالیسم انتقادی هستی‌شناسی اجتماعی و امکان‌وارسی تجربی در علوم اجتماعی. قم: بوستان کتاب.
۹. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۰). شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۲). معرفت‌شناسی در قرآن. چ ۸، قم: اسراء.
۱۱. حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۰). پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر. چ ۳،

- قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
۱۲. سایر، آندرو (۱۳۹۳). روش در علوم اجتماعی، رویکردی رئالیستی. ترجمه عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. فی، برایان (۱۳۸۱). فلسفه علوم اجتماعی با نگرش چندفرهنگی. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
۱۴. قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۸۲). دو نوع رئالیسم: خام و انتقادی. مجله ذهن، ش ۱۴.
۱۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). مجموعه آثار. ج ۴، تهران: صدرا.
16. Bhaskar, Roy (1975). *A realist theory of science*. New York: Verso Classics.
17. Bhaskar, Roy (1986). *Scientific Realism and Human Emancipation*. London: Verso.
18. Bhaskar, Roy (1979). *The possibility of naturalism*. New York: Routledge.
19. Keat, R and Urry (1975). *Social Theory Science*. London: Routledge & Kegan Paul.
20. Collier, Andrew (1999). *Being and Worth*. London: Routledge.
21. Lawson, T. (1997). *Economics and Reality*. London: Routledge.